

یادبود شهید مهدی باکری

تهیه و تنظیم: محمد جولایی تهرانی

۱- برادرانم!

این مأموریت

نامش "شهادت" است

کسی که عاشق شهادت نیست نیاید

بقای جامعه اسلامی ما در سایه شهادت

ایثار، تلاش و مقاومت شماس

اگر در چنین شرایط؛

از خود نگذریم

به جهاد نپرداخته ایم

و ذلت و انحطاط قطعی ست (۱)

۲- شب عملیات بود

و قایق باکری در جلوی قایق ها در حرکت

می گفت: در مواقع خطر

فرمانده جلوتر از نیروهاست

تا عکس العمل نیروها

در مقابل دشمن

بهتر باشد (۲)

نگهبان های عراقی را از لابه لای نی ها می دیدم

روز را در لابه لای نی ها گذرانیدم

هوا که تاریک شد دوباره حرکت کردیم

اولین کسی که از قایق پیاده شد

و پایش را روی جزیره گذاشت

حمید بود

اما احسان و آسیه حمید مریض بودند
و فکر او مشغول
ولی با یک لاله‌الاله
به جلو گام برداشت (۳)
۴- فرمانده عراقی‌ها که به اسارت درآمده بود از حمید پرسید:

چطور به جزیره آمدید؟
حمید از روی مزاح به او گفت:
"اردن را دور زده ایم و از بصره آمده ایم!"
سرتیپ عراقی بار دیگر پرسید:
نیروهایی که از روبه‌رو می‌آیند از کجا آمده‌اند؟
حمید با دست با اشاره به زمین گفت:
"از زمین روییده‌اند" (۴)

۵- پدرم حمید

جذب ایده‌های مذهبی و انقلابی عمو مهدی بود
در رشته‌های مهندسی عمران دانشگاه‌های آلمان پذیرش شد

اما به آنجا نرفت!
رفت به سوریه و لبنان
و دوره‌های نظامی و چریکی دید
با شروع انقلاب
با مقادیری سلاح از مرز ترکیه وارد شد
و در کنار عمو مهدی
علیه رژیم شاه وارد شد
با پیروزی انقلاب
به سپاه پاسداران پیوست
در غائله کردستان
به بانه رفت
با شروع جنگ تحمیلی
به مقابله با ارتش بعث پرداخت (۵)

۶- بعد از پدرم

ما حتی
یک روز هم
احساس یتیمی نکردیم
چون مادر؛
همیشه از پدر برایمان می‌گفت
اگر چه؛
از نبود پدر

دست و پنجه نرم می کردیم

اما همیشه خاطره پدر

در کنارمان بود (۶)

۷- مادرم!

۴ سال با پدرم زندگی کرد!

و پدرم آنچنان جذبه ای داشته که؛

در تمام سال های پس از پدرم

یعنی پس از ۲۳ سال

هنوز تحت تأثیر آن ۴ سال است (۷)

۸- عمو مهدی!

فردی خود ساخته

و انسانی بزرگ بود

دوستانش می گفتند:

در دوران دانشجویی مدام روزه می گرفت

برنامه های سازندگی داشت

انسان برجسته ای بود

مهدی!

مانند خورشیدی می درخشید

درخشش او مانع دیدن صفات برجسته پدرم شده بود

این دو برادر مانند "خورشید" و "ماه" بودند (۸)

۹- پدرم حمید!

برنامه های خودسازی داشت

آرمان گرا

مردمی

ایثارگر

و فداکار بود (۹)

۱۰- عمو مهدی

و پدرم حمید

رابطه شان بالاتر از دو برادر بود

مرید و مراد بودند

دو رفیق با رابطه عاطفی

توأم با احترام

نسبت به یکدیگر (۱۰)

۱۱- بالاخره!

خمپاره ای قطعه قطعه کرد

پیکر حمید را (۱۱)

۱۲- حمید!

۶- (از سخنان مهندس احسان باکری، پسر شهید حمید باکری، روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۱۲/۲۰، ص ۱۵)

۷- (از سخنان مهندس احسان باکری، پسر شهید حمید باکری، روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۱۲/۲۰، ص ۱۵)

۸- (از سخنان مهندس احسان باکری، پسر شهید حمید باکری، روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۱۲/۲۰، ص ۱۵)

۹- (از سخنان مهندس احسان باکری، پسر شهید حمید باکری، روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۱۲/۲۰، ص ۱۵)

۱۰- (از سخنان مهندس احسان باکری، پسر شهید حمید باکری، روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۱۲/۲۰، ص ۱۵)

۱۱- (مجله پیام انقلاب، ۱۳۶۳/۴/۱۶، شماره ۱۱۴، ص ۲۰)

در جزیره حماسه آفرید

و بعد

به لقاء الله پیوست (۱۲)

وقتی پدرم!

حمید

شهید شد

ابتدا گفتند:

آقا مهدی شهید شده

مادرم باور نمی کند و می گوید:

"حمید شهید شده"

چون

او اجازه نمی دهد

اول آقا مهدی شهید شود (۱۳)

۱۴- من!

بنا به وصیت برادر شهیدم حمید

همچنان

در جبهه می مانم

تاراه کربلا باز شود (۱۴)

۱۵- چگونه وصیت نامه بنویسم!

در حالیکه سراپا گناه و معصیتم!

اما ای خدا

از رحمت و بخشش ناامید نیستم

ولی می ترسم که:

رفتتم خالص نباشد

ای خدا!

اگر از من راضی نباشی

ای وای که:

سیه روز خواهیم بود

ای خدا!

تو چقدر دوست داشتنی هستی

اما هیئات که نفهمیدم

ای خدا!

تو خون باید می شدی

در رگ هایم

و جریان می یافتی

تا سلول هایم

یارب یارب می گفت

ای خدا!

تهیدستم

پس بیا و قبولم کن (۱۵)

نیروها به نزد مهدی رفتند و گفتند:

به شرق دجله بیا

مهدی در میان قایق نشست

و به کمک آنها رفت

وضعیت حاد بود

به یکباره؛

مهدی!

تک تیرانداز و آرپی جی زن شد

ناگاه

تیری به پیشانی اش نشست

دشمن جسم نیمه جان مهدی را دید

به ناگهان

قایق مهدی به آرپی جی بسته شد

و دجله

جنازه ی سوخته مهدی را برد

به کجا؟!

به منطقه ای نامعلوم (۱۶)

۱۷- ما به فرموده امام

حسین وار

وارد جنگ شدیم

و حسین وار به شهادت می رسیم (۱۷)

۱۸- موتور جوش پنجر شده بود

متعلق به لشکر عاشورا بود

مهدی گفت

آن را به کنار جاده بیاوریم

اصلاً تشخیص داده نمی شد که:

مهدی فرمانده لشکرست (۱۸)

۱۹- خیاط لشکر عاشورا:

در حین کار متوجه شدم

برادر باکری لباسی دست گرفته و ایستاده آخر صف

پیغام فرستادم:

وقت شما ارزش دارد

لباس را بدهید و خودتان بروید

ایشان گفت:

خارج از نوبت نمی پذیرم

روز دیگر می آیم

این را گفت و رفت

فردا اول صبح آمد و لباس را داد (۱۹)

دو روز از عملیات بدر می گذشت

با قایق به آن طرف دجله رفتیم

مهدی را با برادر کاظمی دیدم

با دیدن باکری

دو مسئله جلب توجه کرد:

لاغر شدن او

و نورانی شدنش

آنچنانکه

صورت لاغر

و چهره خسته اش

کاملاً می درخشید

من تا به حال ندیده بودم

چشمی را که این چنین برق بزند

گیرایی خاصی پیدا کرده بود

وقتی به اتفاق به آن طرف دجله رفتیم

نگاه های خاصی به دجله می انداخت

یاد از کربلا و ابوالفضل (ع) می کرد

اما

دو روز بعد شهید شد

تازه فهمیدم

برق چشمانش را

درخشیدن صورتش را

و نگاه به دجله اش را (۲۰)

۲۱ - یا الله

یا محمد (ص)

یا علی (ع)

یا فاطمه الزهرا (س)

یا حسن (ع)، یا حسین (ع)، یا علی (ع)، یا محمد (ع)، یا علی (ع)، یا حسن (ع)

یا حجة (عج)

وتوای ولی مان

یا روح الله

و شما ای پیروان صادق شهیدان

آه؛ چقدر لذت بخش است که؛

انسان آماده باشد

برای دیدار ربش (۲۱)

سلام بر روح خدا

نجات دهنده ما از منجلاب عصر حاضر

و عصر ظلم و ستم

عصر کفر و الحاد

عصر مظلومیت اسلام

و پیروان واقعیتش

۲۲- عزیزانم اگر شبانه روز شکر گذار خدا باشیم که؛

سرباز صادق و راستین این نعمت شدیم

خطر و سوسه های درونی و دنیافرینی را شناخته و بر حذر باشیم که؛

صدق نیت و خلوص در عمل

تنها چاره ساز ماست (۲۲)

۲۳- ای عاشقان اباعبدالله(ع)

بایستی شهادت را در آغوش گرفت

گونه ها بایستی از حرارت و شوقش سرخ شود

و ضربان قلب تندتر بزند (۲۳)

۲۴- بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل نماییم

تا قدری تکلیف خود را در شکرگزاری بجا آورده باشیم (۲۴)

۲۵- بدانید!

اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست

همیشه به یاد خدا باشید

فرامینش را عمل کنید

پشتیبان و از ته قلب مقلد امام باشید

اهمیت زیاد به نماز و دعاها

و مجالس یاد اباعبدالله(ع) و شهدا بدهید که؛

راه سعادت و توشه ی آخرت است (۲۵)

۲۶- همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید

و رسالت آنها را رسالت خود بدانید

فرزندان خود را همان گونه تربیت دهید که؛

سربازانی با ایمان و عاشق شهادت

و علمدارانی صالح

وارث ابوالفضل العباس برای اسلام به بار آیند (۲۶)

۲۷- از همه کسانی که از من رنجیده اند

و حقی بر گردنم دارند طلب بخشش دارم

و امیدوارم خداوند مرا با گناه های بسیار بیامرزد

خدایا مرا پاکیزه بپذیر (۲۷)